
کاوشی در روایت تأییر النخل

حمیدرضا فهیمی تبار *

◀ چکیده:

در پاره‌ای از منابع روایی اهل سنت از جمله صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل، سنن ابن ماجه، صحیح ابن حبان و مجمع الزوائد هیشمی، روایتی مشهور به «تأییر النخل» آمده، و این روایت مستند دیدگاه‌های اهل سنت قرار گرفته است. نگارنده در این نوشتار ابتدا به نقد سندی این روایت پرداخته و نشان داده است که برخی راویان این حدیث، در نگاه علمای رجالی و حدیثی اهل سنت ضعیف‌اند و آن‌گاه به نقد داخلی و اشکالات محتوایی روایت پرداخته و نشان داده است که پذیرفتن اجتهاد به عنوان یکی از منابع علم پیامبر(ص)، هم به عقیم ماندن رسالت و بعثت می‌انجامد و هم با قواعد عقلی هم‌خوانی ندارد. در خلال این نوشتار، به تناسب موضوع، اختلاف اهل سنت و شیعه در عصمت و علم پیامبر(ص) نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

◀ کلیدواژه‌ها:

روایت تأییر النخل، معتقدات کلامی، علم پیامبر(ص)، عصمت پیامبر(ص).

* استادیار دانشگاه کاشان / h_fahimitabar@yahoo.com

مقدمه

در منابع حدیثی اهل سنت، روایتی آمده که در برخی منابع از آن روایت به «تأبیر النخل» (نووی، 1409ق، ص 15-16 و 116)، در پاره‌ای دیگر به «تلقیح النخل» (ابن ماجه، 1416ق، ج 3، ص 175) و همچنین در برخی متون از آن به «بار النخل» (ابن عربی، 1366ش، ص 489) تعبیر کرده‌اند. این روایت و روایت‌های هم‌افق آن، مستند برخی از مبانی کلامی، اعتقادی اهل سنت واقع شده است به طوری که این حدیث مستمسک سیر و سلوک اخلاقی عرفانی کسانی همچون ابن عربی قرار گرفته، وی می‌گوید به فرموده رسول خدا در روایت تأبیر النخل (انتم اعلم بامور دنیاکم) امور دنیوی چندان اهمیتی ندارد، پس همگی باید پرداختن به امور اخروی را بر امور دنیوی ترجیح دهیم. (همان‌جا) مراد ابن عربی از امور دنیوی همان علم به امور دنیاست. بر پایه روایت تأبیر النخل، اهل سنت، یکی از منابع علم پیامبر (ص) را اجتهاد دانسته، معتقدند پیامبر (ص) در صدور احکام غیر وحیانی به اجتهاد پرداخته و چه بسا اجتهادات او با نزول آیه‌ای نقض می‌شده است. بر این مبنا پیامبر (ص) را مجتهدی دانسته‌اند که اجتهادش با اجتهاد دیگر مجتهدان رنگ می‌بازد. لذا با پذیرفتن اجتهاد در سخنان رسول خدا (ص) عصمت مطلق او معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. بر این پایه، اهل سنت با تمسک به این روایت و روایات مشابه در اعتقاد به علم و عصمت پیامبر (ص) و حدود آن از شیعه جدا می‌شوند.

از آنجا که پذیرش یا عدم پذیرش این روایات آثار فقهی، سیاسی و اعتقادی دارد، ذهن با پرسش‌هایی این‌چنین روبه‌رو می‌شود:

1. آیا روایت «تأبیر النخل» و مشابه آن مستند و راویان سلسله سند این روایات تعدیل شده‌اند؟

2. آیا مفاد این حدیث با قرآن و سنت قطعی که دو معیار نقد و ارزیابی روایات است هم‌خوانی دارد؟

در پاسخ به این دو پرسش، مقاله حاضر در پنج بخش تنظیم شده است:

1. متن و مصادر حدیث؛
2. بررسی رجالی راویان حدیث؛
3. جایگاه روایت تأبیرالنخل در مبانی اعتقادی اهل سنت؛
4. عصمت و علم پیامبر (ص) از دو دیدگاه؛
5. اشکالات محتوایی یا نقد متن حدیث.

1. متن و مصادر حدیث

در صحیح مسلم¹، سه روایت با عنوان «باب وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذكره (ص) من معایش الدنيا على سبيل الرأى» آمده است:

1-1. حدثنا قتيبة بن سعيد الثقفي و ابوكامل الجحدري و تقاربا في الحفظ وهذا حديث قتيبه قال حدثنا ابو عوانه عن سماك عن موسى بن طلحة عن ابيه قال مررت مع رسول الله (ص) سلم يقوم على رئوس النخل، فقال: «ما يصنع هؤلاء»

1. عموم اهل سنت گفته‌اند صحیح مسلم بعد از قرآن و صحیح بخاری، صحیح ترین کتاب است. ابن تیمیه درباره صحیح مسلم می‌گوید: «لیس تحت ادیم السماء کتاب اصح من البخاری و مسلم بعد القرآن» (عاصمی نجدی، ج 18، ص 74) همچنین نووی، شارح صحیح مسلم، چنین آورده است: «اتفق العلماء رحمهم الله على ان اصح الكتاب بعد القرآن العزيز الصحيحان البخاری و مسلم و تلقتهما الامة بالقبول» (مسلم «شرح نووی»، ج 1، ص 14/ عجاج الخطیب، 1409ق، ص 317/ عبدالعزیز خولی، 1986م، ص 63/ ضیاء عمری، 1395ق، ص 228 و 380)

به رغم این ادعای غلوآمیز، نووی در صحت روایات زیادی در صحیح مسلم تردید کرده است. وی به سان اکثر اهل سنت، اولین روایتی را که مسلم در هر بابی آورده، صحیح دانسته و در مورد بقیه می‌گوید: «روایات بعد از روایت اول از باب استشهاد است (مسلم «شرح نووی»، ج 1، ص 14) و این بدان معنی است که روایت اول، شروط صحت را داشته و اسناد آن صحیح و آنچه بعد از آن می‌آید، با اسانیدی ضعیف و صرفاً از باب استشهاد آورده شده است.

این داوری درباره کتابی که بعد از قرآن و صحیح بخاری، «اصح الكتاب» نام گرفته، نوعی تجدید نظر تلقی می‌گردد.

فقالوا: یلقحونه و يجعلون الذکر فی الأنثی فتلقح، فقال رسول الله (ص): «ما أظن یغنی ذلك شیئاً» قال فخبروا بذلك، فتركوه، فأخبر الرسول (ص)، بذلك فقال: «إن كان ینفعهم فلیصنعوه؛ فإنی أنما ظننت ظناً؛ فلا تؤاخذونی بالظن، ولكن إذا حدثتکم عن الله شیئاً؛ فخذوا؛ فإنی لن أكذب علی الله عزّ وجلّ».

نووی، در شرح این حدیث آورده است: فی حدیث ابارالنخل و أنه (ص) قال «ما أظن یغنی ذلك شیئاً فخرج شیئاً فقال ان كان ینفعهم ذلك فلیصنعوه قال انما ظننت ظناً؛ فلا تؤاخذونی بالظن، ولكن إذا حدثتکم عن الله شیئاً؛ فخذوا به.» (مسلم، بی تا، ج 2، ص 340)

1.2. حدثنا عبدالله بن الرومی و عباس بن عبدالعظیم العنبری و احمد بن جعفر المعقری قالوا حدثنا نصر بن محمد حدثنا عكرمه «و هو ابن عمار» حدثنا ابوالنجاشی حدثنی رافع بن خدیج قال: قدم النبی (ص) بالمدينة و هم یأبرون النخل، یقولون یلقحون النخل، فقال: «ما تصنعون؟» قالوا: كنا نصنعه، قال: «لعلکم لو لم تفعلوا كان خیراً، فتركوه، فنفضت قال: فذکروا ذلك له، فقال: «إنما أنا بشر، إذا أمرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و إذا أمرتکم بشیء من رأیی فإنما أنا بشر. قال عكرمة: ا نحو هذا، قال المَعقری: فنفضت لم یشک. (همان جا)

1.3. حدثنا ابوبکر بن ابی شیبہ و عمرو بن الناقد كلاهما عن الاسود بن عامر قال ابوبکر حدثنا اسود بن عامر حدثنا حماد بن سلمة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عایشة و عن ثابت بن انس عن النبی (ص) مرّ بقوم یلقحون فقال لو لم تفعلوا لصلح قال فخرج شیص ثمره بهم فقال مال نخلکم قالوا قلت کذا و کذا قال انتم اعلم بامر دنیاکم. (همان جا)

آنچه از این روایات فهم می شود، این است که حضرت رسول (ص) در مدینه، کشاورزانی را دید که در حال گردافشانی درختان نخل بودند یعنی خوشه نخل نر را که در زبان تازی «طلع» نامیده می شود، گرفته بر درخت ماده می افشاندند تا بارور شود. حضرت آنان را از گردافشانی نهی کرد و فرمود: «ما اظن ذلك یغنی شیئاً» بدین معنا که کار شما سودی ندارد. کشاورزان به فرموده او از گردافشانی دست

شستند. در آن سال، از درختان عقیم شده خرمایی حاصل نشد. چون خبر به حضرت رسید، فرمود: آنچه گفتم گمان شخصی من بود، من بشری چون شما هستم و همچون شما به اموری گمان می‌برم و گمانه‌زنی‌های من مثل شما گاهی به خطا می‌رود و زمانی به صواب. در آنچه از قول خدا به شما می‌گویم، دروغ نمی‌گویم (آن را حق بیندازید و بدان عمل کنید) و در روایت دیگر فرمود: آنچه مربوط به امور دنیوی شماست، شما بدان آگاه‌ترید، ولی امور دینی خود را از من فراگیرید. در سنن ابن ماجه نیز، دو روایت به صورت ذیل آمده است:

1-4. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ. ثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ اسْرَائِيلَ، عَنْ سَمَاقٍ، أَنَّهُ سَمِعَ مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي نَخْلٍ. فَرَأَى قَوْمًا يُلْقِحُونَ النَّخْلَ. فَقَالَ مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: يَأْخُذُونَ مِنَ الذَّكْرِ فَيَجْعَلُونَهُ فِي الْإِثْنِ قَالَ مَا أَظُنُّ ذَلِكَ يُغْنِي شَيْئًا. فَبَلَّغَهُمْ، فَتَرَكُوهُ. فَزَلُّوا عَنْهَا. فَبَلَّغَ النَّبِيَّ (ص)، فَقَالَ إِنَّمَا هُوَ الظَّنُّ. إِنْ كَانَ يُغْنِي شَيْئًا فَاصْنَعُوهُ. فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ. وَإِنَّ الظَّنَّ يُخْطِئُ وَ يُصِيبُ. وَلَكِنْ مَا قَلْتُ لَكُمْ: قَالَ اللَّهُ- فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ. (ابن ماجه، 1416ق، ج 3، ص 175)

1-5. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى. ثَنَا عَفَّانُ. ثَنَا حَمَّادُ. ثَنَا ثَابِتُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ (ص) سَمِعَ أَصْوَاتًا. فَقَالَ مَا هَذَا الصَّوْتُ؟ قَالُوا: النَّخْلُ يُؤْبِرُونَهَا. فَقَالَ لَوْ لَمْ يَفْعَلُوا لَصَلَحَ فَلَمْ يُؤْبِرُوا عَامِدًا فَصَارَ شَيْصًا. فَذَكَرُوا لِلنَّبِيِّ (ص) فَقَالَ إِنْ كَانَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ، فَشَأْنُكُمْ بِهِ. وَإِنْ كَانَ مِنْ أُمُورِ دِينِكُمْ، فَإِلَيَّ. (همان‌جا)

مضمون این روایات در دیگر منابع روایی اهل سنت نیز وجود دارد. (ابن حنبل، بی تا، ج 1، ص 162/ هیثمی، 1408ق، ج 1، ص 179/ ابن حبان، 1414ق، ج 1، ص 202/ نیز رک: جعفر مرتضی، ج 4، ص 169)

2. بررسی رجالی راویان حدیث

روایات، چه در سند و چه در متن از تحریف مصون نبوده‌اند و همگان پذیرفته‌اند که نقد سندی یا متنی روایات امری ضروری است. (احمد امین، بی تا،

ج 2، ص 130 و 217/ عتر، 1406ق، ص 51) بنابراین ابتدا به بررسی رجالی راویان حدیث می پردازیم.

در سلسله سند روایات تأبیرالنخل، راویانی به چشم می خورند که توسط علمای رجالی و حدیثی اهل سنت، جرح شده اند، هشام بن عروه، حماد بن سلمه، عکرمه، عبیدالله بن موسی و عَفَّان از جمله آن ها هستند.

2-1. هشام بن عروه: او به خاطر بی مبالاتی در نقل حدیث، پس از ورود به عراق از سوی عراقی ها انکار شده است. ذهبی در مورد او چنین آورده است: بعد ما صار الی العراق فأنه انبسط الروایة عن ابیه فانکر ذلک علیه اهل بلده. «ذهبی، بی تا، ج 1، ص 144 و ج 30، ص 239)

2-2. حماد بن سلمه: وی به دلیل ضعف حافظه حاصل از کهولت سن در نقل روایت از او احتیاط می شود. بیهقی درباره حماد بن سلمه می گوید:

«... لما طعن فی السن ساء حفظه فلذلک لم یحتج به البخاری و اما مسلم فاجتهد فیه و اخرج من حدیثه عن ثابت مما سمع منه قبل تغیره و اما سوی حدیثه عن ثابت فاخرج نحو اثنی عشر حدیثاً فی الشواهد دون الاحتجاج فلاحتیاط ان لا یحتج به فیما یخالف الثقات.» (مزی، 1415ق، ج 20، ص 169 و 173)

2-3. عکرمه: نسائی، عکرمه را ضعیف و عقیلی، او را راوی احادیث مضطرب و بزاز، وی را «لین الحدیث» و ابو احمد الحاکم در مورد او، عبارت «لیس بقوی» را به کار گرفته است. (عسقلانی، الجزء الرابع، بی تا، ص 210)

2-4. عَفَّان: عَفَّان، نامی برای دو نفر، یکی عفان بن سعید که از زییر روایت می کند، و دیگری، عَفَّانی است که از ابن عمر نقل می کند، و هر دو توسط عسقلانی مجهول دانسته شده اند. (همان، ص 204) و مزی به نقل از سلیمان بن حرب، درباره او می گوید: «والله دخل عَفَّان قبره و هو نادم علی روایاته عن شعبه» و از ابوطالب نقل می کند: «کان عَفَّان یسمع بالغداة و یعرض بالعشی.» (مزی، 1415ق، ج 20، ص 169 و 173)

2.5. عبیدالله بن موسی، احمد بن حنبل، این راوی را چنین وصف کرده است: «کان صاحب تخلیط و حدث باحدیث سوء...» (همان، ج 19، ص 168 و 169)

2.6. سماک بن حرب: سماک در نگاه احمد بن حنبل و مدینی، مضطرب الحدیث و نزد زکریای بن عدی، فردی ضعیف است و محمد بن عبدالله عمار موصلی نیز سماک را اهل غلو دانسته است. (همان، ج 12، ص 119 و 120)

بدین ترتیب، اسناد روایت تأبیرالنخل، بر پایه مبانی رجالی اهل سنت، ضعیف است و دانشمندان شیعه نیز، روایت تأبیرالنخل را از حیث سند ضعیف بلکه آن را حدیثی جعلی دانسته‌اند و برخی گفته‌اند انگیزه جعل این حدیث و امثال آن، بهره‌برداری سیاسی و فرقه‌ای و مستند کردن حوادثی است که پس از رحلت رسول خدا (ص) پیش آمده است. (عسکری، 1382 ش، ج 4، ص 440/نجمی، بی تا، ص 241)

3. جایگاه روایت «تأبیرالنخل» در مبانی کلامی اهل سنت

این روایت به رغم ضعف سند، مستند مبانی کلامی، فقهی و اخلاقی و سیاسی اهل سنت قرار گرفته است.

برای نمونه، ابن عربی چنین آورده است: «ظهر ذاک فی الامة المحمدية فی حدیث ابارالنخل فقال لاصحابه: انتم اعلم بمصالح دنیاکم. و لا شک ان العلم بالشیء خیر من الجهل به و لهذا مدح الله نفسه بانه کل شیء علیم. فقد اعترف لاصحابه بانهم اعلم بمصالح الدنيا منه لكونه لا خبرة له بذلك فانه علم ذوق و تجربه و لم يتفرع لعلهم ذلك بل كان شغله بالاهم فقد نبهتک علی ادب عظیم نتفع به ان استعملت نفسک فيه.» ابن عربی، بر پایه همین روایت پذیرفته است که مردمان به امور دنیای خود از رسول خدا (ص) داناترند و پیامبر (ص) به اموری غیر دنیوی که مهم‌تر است، می‌پردازد و این را درس بزرگی می‌داند که همه باید به رسول خدا تاسی کنند (ص) و نفس خود را به آن تأدیب

نمایند. (ابن عربی، 1366ش، ص 489) این بدان معناست که روایت تأبیرالنخل نزد ابن عربی روایتی پذیرفته شده است.¹

همان‌گونه که ذکر گردید، سه روایت، با کمی اختلاف در صحیح مسلم، در بابی با عنوان «وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذكره من معایش الدنيا علی سبیل الرأی» آمده است. ظاهر عنوان نشان می‌دهد، مسلم معتقد است، آنچه پیامبر (ص) بیان می‌کند، یا وحیانی است که ممکن است موضوع آن دنیوی یا اخروی باشد و یا غیر وحیانی است و موضوع آن امری دنیوی است. این سخنان غیر وحیانی مربوط به امور دنیوی، نتیجه اجتهاد پیامبر (ص) است و امتثال آن واجب نیست و آنچه امتثال آن واجب است، امور وحیانی است اما نووی، در شرح روایت تأبیرالنخل می‌گوید: «و فی روایة اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأی فانما انا بشر و فی روایة انتم اعلم بامر دنیاکم قال العلماء قوله (ص) من رأی ای فی امر الدنيا و معایشها لا علی التشریح. فاما ما قاله باجتهاده و راه شرعاً یجب العمل به، و لیس من ابارالنخل من هذا النوع بل من النوع المذكور مع ان لفظة الرأی انما اتی بها عکرمة علی المعنی لقوله فی آخر الحدیث قال عکرمة او نحو هذا فلم یخبر بلفظ النبی (ص) محققاً قال العلماء و لم یکن هذا القول خیراً و انما کان ظناً. كما بینة فی هذه الروایات قالوا و رایة فی امور المعاش و ظنه کغیره فلا یمتنع وقوع مثل هذا و لا نقص فی ذلك و سببه تعلق هممهم بالآخرة و معارفها والله اعلم. مراد پیامبر از عبارت «من رای»، رأی ایشان در امور دنیوی و معایش آن است نه آنچه از طریق وحی بر او نازل شده است. هر چند عمل به اجتهاد پیامبر (ص) در امور شرعی واجب است، تلقیح نخل امری شرعی نبوده و کلمه رأی را عکرمة از باب نقل به معنا اضافه کرده است.

1. گفتنی است معیار صحت حدیث نزد عرفا با آنچه نزد فقها و محدثان مطرح است، تفاوت فاحشی دارد. برخی عرفا حدیثی را صحیح می‌دانند که مستقیماً از راه کشف و شهود، یعنی بی‌واسطه از رسول خدا (ص) شنیده شود. از این روی، روایاتی در متنی عرفانی دیده می‌شود که یا در منابع روایی وجود ندارد و یا محدثان آن را ضعیف دانسته‌اند. (موسوی، 1385ش، ص 39، ص 85)

وقوع چنین اجتهاد و ظنی از سوی پیامبر (ص) ممتنع نیست و نقصی در نبوت او محسوب نمی‌شود، زیرا اهتمام به امور آخرت و معارف آن است. (نووی، 1409ق، ج 15 و 16، ص 116)

بدین ترتیب، نووی، سخنان پیامبر را به سه دسته تقسیم می‌کند: 1. سخنانی که منبع وحیانی دارد. 2. سخنانی که رأی و اجتهاد است و موضوع آن‌ها امور شرعی و اخروی است. 3. سخنانی که نتیجه رأی و اجتهاد پیامبر است و موضوع آن‌ها، امور غیر شرعی و اخروی (امور دنیا و معایش) است و عمل به نوع سوم از سخنان او واجب نیست. نووی و مسلم، هر دو، یکی از منابع علم پیامبر را اجتهاد شخصی او می‌دانند با این تفاوت که مسلم، سخنان حضرت را به دو دسته، ولی نووی به سه دسته تقسیم می‌کند.

این روایت و روایات مشابه¹، شاخص مرزهای کلامی اهل سنت در موضوع علم و عصمت پیامبر (ص) با امامیه است و همین روایات است که به معتقدات اهل سنت، در برابر دیگر فرق اسلامی، به‌ویژه امامیه، هویت می‌بخشد. در این روایت، پیامبر (ص) متولی بیان امور دینی مردم است و آنچه در امور دنیای مردم در کلام حضرت آمده، ظن و گمان اجتهادی اوست. بنابراین، اجتهاد او با اجتهاد مجتهدی دیگر رنگ می‌بازد. (جناتی، 1372ش، ص 55) همان‌گونه که در روایت تأبیرالنخل فرمود: سخن من، همچون سخن شما زمانی به صواب و زمانی دیگر به خطا می‌رود.

بر پایه این روایات، مخالفت با اوامر پیامبر (ص) در امور دنیوی نه گناه است و نه مذموم، اگر مخالفت به طریق اجتهاد صورت گیرد، هر چند به خطا رود، از اجر و ثواب برخوردار است. ابن ابی‌الحدید، درباره متخلفان سپاه اسامة بن زید که باید به دستور رسول خدا (ص) با آن همراه می‌شدند، می‌گوید: «أنه (الرسول ص) كان يبعث السرايا عن اجتهاد لاعن وحى يحرم مخالفته.» رسول خدا (ص)، سپاه را

1. مثل روایتی «أنا اقضى بينكم بالرأى فيما لم ينزل فيه وحى» که محمضانی در کتاب *فلسفة قانون‌گذاری در اسلام*، به پیامبر (ص) نسبت داده است. (جناتی، 1372ش، ص 77)

با نظر و رأی شخصی خود بسیج می‌کرد نه اینکه به دستور وحی عمل کند. بنابراین، مخالفت با نظر شخصی حضرت حرام نیست. (ابن ابی‌الحدید، 1387ق، ج 17 و 18، ص 188)

فاضل قوشچی، در فرمان مربوط به عمر در محرومیت فاطمه (ع) و اهل بیت (ع) از خمس می‌گوید: «... فَأَنَّهُ مِنْ مَخَالَفَتِهِ الْمَجْتَهِدِ لِغَيْرِهِ فِي الْمَسَائِلِ الاجتهادیه» یعنی عمر مجتهدی است که در برابر نظر اجتهادی رسول خدا (ص) به اجتهاد خود عمل کرده است. (عسکری، 1410ق، ج 2، ص 68)

گفتنی است اهل سنت در اجتهادی بودن علم رسول خدا (ص) بر یک طریق نمی‌اندیشند. گروهی از اهل سنت بر این عقیده‌اند که در صورت نبود نص، رسول خدا (ص) بر اساس اجتهاد خود، احکامی صادر می‌کرد و گاهی این احکام با نزول وحی، نقض می‌شد. نمونه آن دستوری بود که در جنگ بدر از سوی رسول خدا صادر شد. حضرت در این جنگ به اسیر گرفتن مشرکان، فرمان داد و چون این دستور، بر خلاف سیره نظامی انبیای گذشته بود، آیه 67 و 68 سوره انفال نازل شد: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: هیچ پیامبری را نسزد که اسیران [دشمن] را نگاه دارد، مگر زمانی که در این سرزمین، استیلا و استقرار یابد، شما متاع دنیوی می‌خواهید و خداوند آخرت را [برای شما] می‌خواهد و خداوند پیروزمند فرزانه است. اگر حکم پیشین الهی نبود، به خاطر آنچه گرفته بودید، عذابی سهمگین به شما نازل گردید.

عبدالرحمن العک می‌گوید: «فكان الامر موضوع اجتهاد منه اذ لم ينزل عليه وحى فى ذلك.» (عبدالرحمن العک، 1419ق، ص 73) یعنی چون آیه‌ای در مورد اسیر گرفتن نازل نشده بود، حضرت به اجتهاد روی آورد.

نمونه دوم آن، اجازه حضرت به متخلفان از جنگ بود و چون این اجازه امری اجتهادی بود، آیه 43 سوره توبه نازل شد: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ

الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَافِرِينَ»: خداوند از تو درگذرد، چرا پیش از آنکه حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟

عبدالرحمن العک در این باره می‌گوید: «کان الاولی ان لا یأذن له بل یتوقف و یتأنی حتی ینجلی امرهم و ینکشف حالهم و هذا یدل علی ان ذلک کان اجتهاده منه اذ لم یأته نص فی ذلک فوقع اختیاره علی خلاف الاولی.» (همان‌جا، ص 73)

بر اساس این دیدگاه، رسول خدا (ص) اجتهاد می‌کند و ممکن است اجتهاد او به خطا رود ولی بر پایه «هو ان لا یعاقب المخطئ فی اجتهاده» معاقب نیست و خطای او با نزول آیه تصحیح می‌شود. (همان، ص 241) برخی از اهل سنت هر چند پیامبر را مجتهد دانسته‌اند، اما او را مجتهدی دانسته‌اند که در اجتهاد خود هرگز به خطا نمی‌رفت، زیرا خداوند او را از خطا باز می‌داشت. چنان‌که در تفسیر المنار آمده است: «... و قد صرح علماء الاصول بجواز الخطاء فی الاجتهاد علی الانبیاء قالوا ولاکن لا یقرهم الله علی ذلک بل ینبیین لهم الصواب فیه...»: علمای اصول، خطا در اجتهاد پیامبران را جایز می‌دانند ولی گفته‌اند خداوند خطای اجتهادی آن‌ها را تصحیح می‌کند. (رشید رضا، بی‌تا، ج 10، ص 466)

گروهی دیگر از اهل سنت در اینکه در چه زمانی رسول خدا (ص) حق اجتهاد داشته است، اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند اجتهاد زمانی بر حضرت واجب است که مدتی در انتظار وحی بماند و وحی نازل نشود. همین گروه در اینکه حضرت چه مدتی باید در انتظار وحی بماند، اختلاف کرده‌اند. (همان، ج 10، ص 465 و 466) با فرض اجتهاد برای پیامبر و احتمال خطا دایره عصمت او محدود می‌شود و اختلاف اهل سنت و شیعه در علم پیامبر (ص) به عصمت او سرایت می‌کند.

4. عصمت و علم پیامبر (ص) از دو دیدگاه

در نگاه شیعه، اصل تحقق اجتهاد پیامبر (ص) مردود است، زیرا اجتهاد، تلاش برای تحصیل علم نسبت به یک حکم شرعی است برای کسی که حکم شرعی را

نمی‌داند. (صدر، بی تا، ص 35) بنابراین، مجتهد قبل از اجتهاد نسبت به حکم، جاهل است و این نوع اجتهاد، برای حضرت متصور نیست. ثانیاً تاریخ فقه نشان می‌دهد، قواعد اجتهاد فقهی، یک جریان تدریجی رو به رشد بوده است که اصول آن به مرور زمان تدوین شده و بارور گشته است. نسبت دادن اجتهاد مصطلح در فقه و اصول به پیامبر (ص) معنی ندارد. اگر اجتهاد برای حضرت متصور باشد، وجود اختلاف در احکام اجتهادی او، همچون همه مجتهدان، امری طبیعی خواهد بود و حال آنکه برای پیامبر (ص)، گزارشی از این نوع اختلافات نرسیده است. (جناتی، 1372 ش، 63-68)

در نظر شیعه، علم پیامبر (ص) و حیانی است و او جز به حق لب نمی‌گشاید. آنچه پیامبر (ص) می‌گوید، یا لفظاً و معنأً وحی است که همان قرآن است و یا وحی غیر قرآنی و از نوع الهام به قلب اوست. (انفاق: 5 و 8/ جمعه: 9) بر پایه آیه «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» مراد از انزال کتاب و حکمت، همان وحی قرآن است ولی علمی که با خطاب «عَلَّمَكَ» به رسول خدا (ص) تعلیم شده است، غیر از انزال کتاب و حکمت است زیرا آیه در قضاوت‌های پیامبر (ص) و در مورد حوادثی است که اتفاق می‌افتد هر چند این آرا بر کتاب و حکمت متوقف است، اما خود کتاب و حکمت نیست بلکه رأی و نظر شخص پیامبر (ص) است که از طریق الهام الهی ایجاد شده است. از این رو، برای رسول خدا (ص) دو نوع علم است که یکی از رهگذر وحی و فرود آمدن روح الامین پیدا می‌شود و دیگری علمی است که با القا و الهام به قلب پیغمبر (ص) و بدون دخالت فرشته حاصل می‌شود. (طباطبایی، 1363 ش، ص 121/ عاملی، 1296 ق، ص 1236/ جناتی، 1372 ش، ص 174/ سعیدی مهر، 1383 ش، ج 2، ص 84) و این علم، منشأ عصمت است و جز توسط خداوند افاضه نمی‌شود و از سنخ علم حصولی نیست. (حیدری، 1417 ق، ص 135) بنابراین، اشتباه در علم پیامبر راه ندارد. اختلاف در منبع علم پیامبر (ص) موجب اختلاف در عصمت شده است. پذیرفتن اجتهاد به عنوان منبع علم به معنای پذیرفتن جهل و خطای احتمالی

مجتهد است. بر خلاف اشاعره و حشویه که گناه صغیره و کبیره را نافی عصمت نمی‌دانند و بر خلاف بعضی از معتزله (تفتازانی، 1409ق، الجزء الرابع و الخامس، ص 49 و 50) که گناه صغیره را برای معصوم جایز می‌دانند، جمهور شیعه امامیه به عصمت رسول خدا(ص) در تلقی وحی و ابلاغ آن و مصونیت او از گناه کبیره، عمدی و سهوی چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت قائل است (علامه حلی، 1417ق، ص 471/ عبدالرزاق لاهیجی، 1372، ص 423) و به عصمت مطلق پیامبر و حجیت کلام و سنت قطعی او به عنوان یک قاعده می‌نگرد. (مظفر، 1369ق، ج 1، ص 368) شیخ مفید، متکلم بزرگ شیعه، در این باره می‌گوید: «اقول ان جمیع انبیاء الله صلوات الله علیهم معصومون من الكبائر قبل النبوة و بعدها و مما يستخف من الصغائر كلها و اما ما كان من صغير لا يستخف فاعل فجائز وقوعه منهم قبل النبوة و علی غیر تعمد و ممتنع منهم بعدها علی کل حال و هذا مذهب جمهور امامیه و المعتزلة» و «باسرها تخالف فيه ... اقول ان نبینا محمد(ص) ممن لم یعص الله عز و جل منذ خلقه الله عز و جل الی ان قبضه و لا تعمد لا خلافا و لا اذنب ذنبا علی التعمد و لا النسیان...» (مفید، 1413ق، ج 18، ص 111) ناگفته نماند که پاره‌ای از متکلمان امامیه همچون ابن ولید، شیخ صدوق و طبری، صدور سهو از پیامبران را ممکن می‌شمارند. (سبحانی، 1417ق، ج 3، ص 203 و 204)

اهل سنت، عصمت را محدود به تبلیغ وحی می‌دانند. ابوحنیفه در این مورد می‌گوید: «الانبياء عليهم الصلوة و السلام منزهون عن الصغائر و الكبائر و الكفر و القبائح و قد كانت منهم زلات و خطايا.» (ابوحنیفه، 1404ق، ص 303/ عبدالرحمن الخمیس، 1419ق، ص 463) ابوحنیفه پیامبران را در لغزش و خطا، معصوم نمی‌داند. مراد او از زلات و خطا، همان احکام و فرامینی است که در نگاه اهل سنت از سوی پیامبر بر اساس اجتهاد شخصی صادر شده است.

در تفسیر المنار آمده است: «وانما العصمة المتفق علیها خاصة بتبلیغ الوحي بیانه و العمل به فیستحیل علی الرسول ان یکذب او یخطئ فیما یبلغه عن ربّه

او یخالفه بالعمل و یؤیده تفسیر القرآن حدیث طلحه فی تأبیرالنخل...» (رشید رضا، بی تا، ج 10، ص 465/ نیز رک: عبدالرحمن العک، 1419ق، ص 241 و نووی، 1409ق، ج 15 و 16، ص 116) البته برخی علمای اهل سنت مثل ماوردی، عصمت پیامبر (ص) را قبل از عصمت نیز پذیرفته‌اند و حتی در عنوان بعضی فصول کتب خود چنین آورده‌اند: «عصمته فی صبا و عصمته فی شبابه عن المعاصی» (ماوردی، 1407ق، ص 276)

5. اشکالات محتوایی یا نقد متن روایت

مراد از نقد متن، عیب‌یابی و انتقاد از کلام رسول الله (ص) نیست. نقد حدیث به معنای مقایسه مدلول حدیث با قرآن، سنت، عقل، واقعیات تاریخی و قطعیات علمی و... است.

قرآن، قطعی الصدور و روایت، ظنی الصدور است. بنابراین، هر روایتی که مدلول آن، مخالف قرآن باشد، از درجه اعتبار ساقط است. روایت تأبیرالنخل، مخالف تمامی آیاتی است که حضرت را در بیان احکام، تابع وحی می‌داند و بر عصمت مطلق علمی و عملی رسول خدا (ص) دلالت می‌کند. (نجم: 3 و 4/ احزاب: 2/ یونس: 15/ انعام: 50/ اعراف: 203/ مجادله: 1/ اعراف: 158/ جن: 23/ صف: 2 و 3/ آل عمران: 86/ زمر: 23) پرداختن تفصیلی به این آیات، مجال دیگری می‌طلبد.

سنت معتبر و معقول، دومین معیار ارزیابی حدیث است. در اینجا روایتی را مرور می‌کنیم که از قول عبدالله بن عمر در منابع روایی اهل سنت آمده است: «كنت اكتب كل شيء اسمعه من رسول الله (ص) اريد حفظه فنهنتني قریش، فقالوا انك تكتب كل سمعته من رسول الله (ص) و رسول الله (ص) بشر يتكلم في الغضب و الرضا فأمسكت عن الكتاب، فذكرت ذلك لرسول الله (ص) فقال: اكتب فوالذي نفسي بيده ما خرج مني (من فمى) الا الحق.» من آنچه را از رسول خدا (ص) می‌شنیدم، می‌نوشتم تا آن را حفظ کنم. قریش مرا بر حذر داشت و

گفت آنچه از پیامبر (ص) می‌شنوی، می‌نویسی درحالی که او بشری است که همچون دیگران در رضا و غضب سخن می‌گوید. با گفته قریش از نوشتن دست کشیدم و ماجرا را به حضرت گفتم. پیامبر (ص) فرمود: بنویس سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، جز حق از دهانم خارج نمی‌شود. (ابی داوود، ج 3، ص 318، رقم 36-46/رامهرمزی، 1404ق، ص 366/ابن ابی شیبه، 1409ق، ج 6، ص 229/ابن کثیر، 1412ق، ج 4، ص 264/نیز رک: مجلسی، 1403ق، ج 2، ص 148/جناتی، 1372ش، ص 62)

این روایت، معارض روایت تأبیرالنخل است، زیرا پیامبر (ص) در این روایت، مطلقاً به حق بودن تمامی سخنان خود شهادت می‌دهد و حال آنکه آنچه در روایت تأبیرالنخل آمده، نقیض آن است.

در اینجا فقط به پاره‌ای از مشکلات محتوایی روایت می‌پردازیم:

1. می‌دانیم که سنت پیامبر (ص) به خودی خود حجیت ندارد و حجیت آن نیاز به اثبات دارد، زیرا ظنی الصدور است و با قرآن قطعی الصدور حجت پیدا می‌کند. همان‌گونه که اصل سنت، حجیت خود را وامدار قرآن است. تقسیم سخنان پیامبر به اجتهادی و وحیانی باید مستند به قرآن باشد و حال آنکه در قرآن، سخنان او به اجتهادی و وحیانی تقسیم نشده است. تقسیمی که اهل سنت برای سخنان حضرت قائل‌اند، برگرفته از روایات است. پذیرفتن این تقسیم‌بندی نیازمند دلیلی قرآنی است.

2. اگر تمام سخنان غیر قرآنی پیامبر (ص) اجتهاد باشد، جمله «ان کان من امر دینکم فالی» و جمله «انتم اعلم بامور دنیاکم» که در روایت تأبیرالنخل آمده است، سخنی غیر قرآنی و اجتهادی است که می‌تواند با اجتهاد دیگران مردود شود؟ بنابراین، استناد به این دو جمله برای اثبات اجتهاد پیامبر (ص) مقبول نخواهد بود.

3. با فرض صحت روایت اگر حضرت فرموده‌اند شما به امور دنیای خود آگاه‌تر هستید و فقط امور دینی خود را از من فراگیرید، پرسش این است که

معیار تشخیص امور دنیوی از امور دینی کدام است؟ آیا تبیین معیار آن به عهده اوست یا به عهده مردم و اگر به عهده اوست آیا آن را بیان کرده یا بیان نکرده است و اگر معیارها را بیان نکرده، در رسالت خود سستی ورزیده است و اگر معیارها را بیان داشته، آن معیارها کدام‌اند؟

4. اگر حضرت در امور غیر و حیانی اعم از دنیوی و غیر دنیوی اجتهاد کرده است، پس بیان جزئیات احکام همچون رکعت‌های نماز و تمام سخنانی که از پیامبر (ص) در تبیین و تفسیر آیات رسیده در قرآن وجود ندارد، اجتهاد و رأی خود حضرت است و چون اجتهاد او با اشتباه همراه است، صحت و مشروعیت این تفسیرها و تبیین‌ها زیر سؤال می‌رود.

5. با پذیرفتن اجتهاد پیامبر (ص) روایات پرشمار رسیده از حضرت که در منابع روایی اهل سنت وجود دارد و مربوط به امور دنیوی است، باید با اجتهاد دیگران مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و چون حضرت (ص) فرموده است شما به دنیای خود از من آگاه‌ترید، این روایات کنار گذاشته خواهد شد. از جمله آثاری که کنار می‌رود، کتاب *الطب* که شامل بیش از 100 حدیث بوده و در صحیح بخاری آمده است. (بخاری، بی‌تا، ج 10، ص 134) صحیح بخاری یعنی همان کتابی که در دیدگاه اهل سنت، صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن دانسته شده است.

6. اظهار نظر اجتهادی حضرت در تلقیح نخل یا پس از رعایت و طی کردن اصول استنباط بوده و یا بدون رعایت آن‌ها صورت گرفته است؟ اگر حضرت بدون رعایت اصول استنباط رأی داده از روی هوی و هوس است، مرتکب گناه شده است و اگر گفته شود پیامبر با رعایت اصول استنباط به این نتیجه رسیده که از تلقیح نخل نهی کند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا موضوع تلقیح نخل، موضوعی فقهی بوده که نیاز به رعایت اصول استنباط داشته باشد. (صدر، بی‌تا، ج 3، ص 4) معلوم است که پاسخ منفی است. بنابراین اجتهاد در موضوع نخل معنا ندارد.

7. پیامبر(ص) با نظر دادن در امری که به آن ناآگاه بوده، موجب اضرار به غیر شده است، هر چند قصد اضرار نداشته اما از آنجا که قبلاً از ورود به آنچه به آن ناآگاه بوده است، منع شده است ضامن است (عمید زنجانی، 1382ق، ص 101) و حال آنکه ضرر مردم کشاورز را پرداخت نکرده است. (جعفر مرتضی، بی تا، ج 4، ص 169)

8. متن روایت نشان می دهد پیامبر(ص) در نفی تلقیح نخل دچار اشتباه شده و به اشتباه خود اقرار کرده است. از کجا معلوم در تبلیغ و ابلاغ وحی (قرآن) که اهل سنت پیامبر را در آن معصوم می دانند، این اشتباه صورت نگرفته باشد؟ و چگونه می توان به گفته کسی اعتماد کرد که اغلب سخنانش اجتهادی و محتمل الکذب است.

9. سخن از روی جهل، حتی برای انسان عادی، سفاهت تلقی می شود و او را در نظر اجتماع سبک می کند. در این صورت، نمی تواند اسوه و الگوی عملی قرار گیرد تا چه رسد به شخصیتی که صاحب رسالت آسمانی است و از کودکی تحت تعلیم و تربیت غیبی قرار داشته است. (متقی هندی، 1409ق، ج 11، ص 406)

10. پیروی از پیامبری که گفتار و اعمالش، دو پیام متناقض داشته باشد، پیروان را در سردرگمی فرو می برد. آنچه در این روایت مسلم است، حضرت از تلقیح نخل نهی کرده است و سپس معلوم شده نظر او غیر عالمانه بوده است، یعنی برخلاف آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» عمل کرده است. از یک طرف از پیروان خود خواسته که بدون علم اظهار نظر نکنند، از سوی دیگر، خود در امری که علم نداشته، اظهار نظر کرده است یعنی رفتار و گفتار او دو پیام متناقض دارد به طوری که هر یک دیگری را باطل می کند. (طباطبایی، 1363ش، ص 82)

11. چگونه می توان به کسی اعتماد کرد که اقرار می کند دیگران از او آگاه ترند. بنابر آنچه در روایت آمده است، مردم در امور دنیا از پیامبر(ص) آگاه ترند پس پیامبر مجتهدی است که خود را در حالی که جاهل تر از دیگران می داند، در امری مجهول اجتهاد کرده است. این اجتهاد و اظهار نظر، ظلم به

مجتهد عالم‌تر از خود اوست. پیروی از چنین مجتهد جاهل، ظلم به مجتهدان عالم است.

12. با پذیرفتن روایت تأبیرالنخل و روایات مشابه آن، بزرگ‌ترین اشکال محتوایی که رخ می‌نماید، عقیم ماندن رسالت پیامبر است، زیرا هدف از رسالت پیامبر (ص)، هدایت انسان‌هاست و هدایت انسان‌ها جز با پیروی از رسول خدا (ص) محقق نمی‌شود: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف: 158) و بنیان هر گونه پیروی و اطاعت بر اعتماد نهاده شده است حال پیامبری که با سنت الهی (تلقیح نخل) مخالفت می‌ورزد و با جمله «ما اظنَّ يُعْنَى ذَلِكَ شَيْئاً» تلویحاً اقرار به دروغ می‌کند، چگونه می‌تواند مورد اعتماد پیروان خود باشد؟ (سبحانی، 1419ق، ص 154/نجمی، بی‌تا، ص 241)

13. چگونه می‌توان پذیرفت فردی که نیم قرن عمر خود را در منطقه‌ای گذرانده که محل پرورش نخل بوده است، از تلقیح نخل بی‌خبر بوده باشد؟ مگر اینکه آنقدر سفیه باشد که نتواند امور عادی زندگی را درک کند و یا آن‌چنان دور از مردم زندگی کرده باشد که از تلقیح نخل چیزی نداند، در هر صورت چنین فردی شایستگی بر عهده گرفتن رسالت و هدایت را نخواهد داشت. جلال‌الدین آشتیانی در مورد نقل این حدیث در نص موسوی فصوص الحکم می‌گوید: «دانستن جا و مکان کندوی عسل، از دانش‌هایی است که اکثر کودکان و افراد سفیه می‌دانند. من از نقل این خرافات (روایت تأبیرالنخل) در شگفتم.» (آشتیانی، 1375ش، شرح فصوص الحکم، ص 134)

نتیجه‌گیری

هرچند روایت تأییرالنخل، در منابع روایی متعددی از منابع مورد عنایت اهل سنت همچون صحیح مسلم، سنن ابن ماجه و مسند احمد بن حنبل آمده است، تعدادی از راویان در سلسله سند این حدیث همچون هشام بن عروه، حماد بن سلمه، عکرمه، عبیدالله بن موسی، سماک بن حرب نزد خود علمای رجال اهل سنت مثل احمد بن حنبل، نسائی، عقیلی، ذهبی، ذیلعی و مزی جرح شده و اعتباری ندارند. از این رو، این روایت از حیث سند ضعیف است. از طرف دیگر، دقت در محتوای حدیث نشان می‌دهد، متن این روایت با کتاب، سنت و عقل در تعارض است. از این روی، این حدیث که مستند مبانی کلامی و اعتقادی و سیاسی قرار گرفته است، هم دچار ضعف سند و هم با اشکالات محتوایی جدی روبه‌روست.



منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1387ق/ 1968م.
3. ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد؛ المصنف؛ تصحیح محمد اللحام، چ 1، بیروت: دار الفکر، 1409ق.
4. ابن حبان علی بن بلبان الفارسی (محمد بن حبان بن احمد)؛ صحیح؛ به ترتیب ابن بلبان، تصحیح شعیب الارنؤوط، چ 2، بیروت: مؤسسة الرساله، 1414ق.
5. ابن حنبل، احمد؛ المسند؛ بیروت: دار صادر، بی‌تا.
6. ابن عربی، محیی‌الدین؛ فتوحات المکیه؛ چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1420ق/ 1992م.

7. _____؛ فصوص الحکم؛ شرح خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگر نژاد، تهران: مرکز دانشگاهی تهران، 1366.
8. ابن کثیر، اسماعیل؛ تفسیر ابن کثیر (القرآن العظیم)؛ بیروت: دار المعرفه، 1412ق.
9. ابن ماجه؛ سنن ابن ماجه؛ شرح الامام السندی، ج 1، بیروت: دار المعرفه، 1416ق.
10. ابن یوسف، جمال الدین ابومحمد؛ نصب الرایة لاحادیث الهدایة؛ الحنفی الذیلعی، حیدرآباد کن: دارالحدیث، بی تا.
11. ابوحنیفه؛ الفقه الاکبر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، 1404ق.
12. امین، احمد؛ ضحی الاسلام؛ بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
13. تفتازانی، سعدالدین؛ شرح المقاصد؛ تحقیق عبدالرحمن عمیره، ج 1، بی جا: بی تا، 1409ق.
14. جناتی، محمد ابراهیم؛ ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی؛ ج 1، تهران: مؤسسه کیهان، 1372ش.
15. _____؛ منابع اجتهاد؛ ج 1، تهران: مؤسسه کیهان، 1370ش.
16. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ قم: نشر اسراء، بی تا.
17. حلّی، حسن بن یوسف؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ قم: دار البصره، 1414ق.
18. خطیب، محمد عجاج؛ اصول الحدیث علومه و مصطلحه؛ بیروت: دارالفکر، 1409ق.
19. خمیس، محمد عبدالرحمن، اصول السدین عند الامام ابی حنیفه؛ ج 1، ریاض: دار الصمیعی، 1416ق.
20. خولی، محمد عبدالعزیز؛ تاریخ فنون حدیث؛ بیروت: دار القلم، 1986م.
21. ذهبی، ابو عبدالله شمس الدین محمد؛ تذکرة الحفاظ؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
22. _____؛ سیر اعلام النبلائے؛ بیروت: مؤسسه الرساله، بی تا.
23. رامهرمزی، ابو محمد حسن بن عبدالرحمن؛ الحد الفاصل؛ تحقیق دکتر محمد عجاج الخطیب، ج 3، بیروت: دار الفکر، 1404ق.
24. رشید رضا، محمد؛ تفسیر القرآن الحکیم، الشهیر بتفسیر المنار؛ ج 2، بیروت: دارالفکر، بی تا.
25. سبحانی، جعفر؛ الحدیث النبوی بین الروایة و الدرایة؛ قم: مؤسسه امام صادق (ع)، 1419ق.

26. سبحانی، جعفر؛ *اللهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل*؛ نگارش حسن محمد مکی عاملی، چ 1، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، 1419ق.
27. سعیدی، مهر محمد؛ *آموزش کلام اسلامی*؛ چ 3، قم: نشر طه، 1383ش.
28. صدر، محمدباقر؛ *دروس فی علم الاصول*؛ قم: دفتر نشر اسلامی، بی تا.
29. ضیاء العمری، اکرم؛ *بحوث فی تاریخ السنه المشرفه*؛ بیروت: مؤسسة الرجال، 1395ق.
30. طباطبایی، محمدحسین؛ *نبوت در المیزان*؛ گزینش شمس‌الدین ربیع، چ 1، تهران: انتشارات نور فاطمه، 1363ش.
31. عاصمی نجدی، عبدالرحمن بن محمد؛ *فتاوی ابن تیمیه*؛ چ 1، ریاض: بی تا، 1382ق.
32. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*؛ بیروت: دار السيرة، بی تا.
33. عاملی، سید شرف‌الدین؛ *اجتهاد در مقابل نص*؛ ترجمه علی دوانی، چ 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1296ق.
34. عتر، نورالدین؛ *منهج النقد فی علوم الحدیث*؛ دمشق: دار الفکر، 1406ق.
35. عسقلانی، ابن حجر؛ *تهذیب التهذیب*؛ چ 1، بیروت: دارالفکر، 1404ق.
36. _____؛ *فتح الباری بشرح صحیح بخاری*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
37. _____؛ *لسان المیزان*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
38. عسکری، سید مرتضی؛ *معالم المدرستین*؛ بیروت: مؤسسة النعمان، 1410ق.
39. _____؛ *نقش ائمه در احیای دین*؛ چ 1، قم: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، 1382ش.
40. عک، شیخ خالد عبدالرحمن؛ *معالم النبوة فی الكتاب و السنه*؛ چ 1، بیروت: دار النفاثس، 1419ق.
41. علامه حلّی؛ *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*؛ تحقیق و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، چ 7، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1417ق.
42. عمید زنجانی، عباس علی؛ *موجبات ضمان*؛ چ 1، تهران: نشر میزان، 1382ق.
43. غروی نایینی، نهله؛ *فقه الحدیث و روش‌های نقد*؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، 1379ش.
44. لاهیجی، عبدالرزاق؛ *گوهر مراد*؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1372.

45. ماوردی شافعی، ابوالحسن علی بن محمد؛ اعلام النبوة؛ تعلیق محمد معتصم بالله بغدادی، بیروت: نشر دار الکتب العربی، 1407ق.
46. متقی هندی، علی؛ کنز العمال؛ تصحیح شیخ بکری، بیروت: مؤسسه الرساله، 1409ق.
47. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، 1403ق.
48. مزنی، جمال‌الدین ابوالحجاج یوسف؛ تهذیب الکتب فی اسماء الرجال؛ تحقیق بشار عواد معروف، چ 5، بیروت: مؤسسه الرساله، 1415ق.
49. مسجد جامع، علیرضا؛ پژوهشی در معارف امامیه؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1380ش.
50. مظفر، محمدحسین؛ دلائل الصدق؛ قاهره: دار العلم، 1396ق.
51. مفید، محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات فی المذاهب المختارات؛ به اهتمام دکتر مهدی محقق، تهران: نشر دانشگاه تهران، 1413ق.
52. مقدسی، عبدالله بن احمد؛ المغنی، ابن قدامه؛ بیروت: عالم الکتب، بی تا.
53. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام قرآن؛ چ 1، قم: مطبوعاتی هدف، 1371ش.
54. موسوی، سید علی عباس؛ فقه الحدیث از دیدگاه عرفا؛ مجله علوم حدیث، 1385، شماره 39.
55. نجمی، محمدصادق؛ سیری در صحیحین؛ بی جا، بی تا، بی تا.
56. نووی، یحیی بن شرف‌الدین؛ صحیح مسلم بشرح النووی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1409ق.
57. نیشابوری، مسلم؛ صحیح مسلم؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
58. هدایت پناه، محمدرضا؛ مقاله ملاکها و ضوابط تشخیص اخبار صحیح در الصحیح رویکرد الصحیح به سیره رسول خدا(ص)؛ جمعی از مؤلفان، چ 1، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1380ش.
59. هیثمی، نورالدین؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، 1408ق.